

نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی آمریکا

داریوش اخوان زنجانی^۱

بررسی و تحلیل سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران در چارچوب دو الگوی تحلیل امکان‌پذیر است. الگوی اول مبتنی بر چندین سلسله کنش و واکنشهایی است که ناشی از پیروزی انقلاب در ایران می‌باشند. در الگوی مذکور ایران حامی دگرگونی در وضع موجود خاورمیانه و خلیج فارس و آمریکا یک کشور طرفدار صلح و وضع موجود قلمداد می‌شود. رویارویی ایران و آمریکا نتیجه تعارض بین دو جهان‌بینی سیاسی می‌باشد. اشکال وارده به الگوی فوق (و همچنین بر الگوی تصمیم‌گیری) در این است که الگوی نامبرده توان تبیین علل تحریم یا طرحهای تحریم علیه کوبا، لیبی، عراق، جمهوری خلق چین، نیجریه و نروژ را ندارد. الگوی دوم مبتنی بر تحلیل ساختاری است. در این دیدگاه ساختاری خاص - تحریم ایران - تبلور پیدا می‌کند. اما برقرار نمودن رابطه علت و معلولی بین ساختار و رفتار سیاسی آمریکا از این جهت دشوار و خطا پذیر است که آمریکا دچار یک بحران سیاست‌گذاری ناشی از بحران هویت، بحران ایدئولوژی و بحران سیاسی شده‌است. بحرانهای فوق از این امر سرچشمه می‌گیرند که آمریکا یک مرحله انتقالی را طی می‌کند که عبارت از گذار از جامعه صنعتی به جامعه فرا صنعتی، گذار از قدرت برتر به سوی قدرت چالش شده، گذار از سیاستهای جنگ سرد به سوی سیاستهایی جدید و در نهایت گذار از سیستم سرمایه‌داری ملی به سوی سیستم سرمایه‌داری جهانی، می‌باشد. بحران فوق این نتیجه را در برداشته است که در سیاست آمریکا فرایندهای متضادی مشاهده می‌شود که تحلیل سیاست خارجی آن کشور را

۱. دکتر داریوش اخوان زنجانی استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

دشوار و خطاپذیر می‌سازد.

در داخل حزب جمهوری خواه، تمایل به رفتارهای غیرعقلایی وجود دارد، در حالی که حزب دموکرات، دچار آرمان‌گرایی و اخلاق‌گرایی شده‌است که نه تنها همیشه موجب رفتارهای عقلایی نمی‌شود (قانون بی‌طرفی ۱۹۳۷ و طرح تحریم‌های امروزی) بلکه پیوسته با منافع آمریکا در تعارض بوده‌است. اما همان گونه که استدلال خواهد شد، اخلاق‌گرایی و آرمان‌گرایی فوق در راستای منافع آمریکا به کار گرفته می‌شود. در سطح سیاست خارجی ویلسون‌گرایی در مقابل روزولت‌گرایی قرار گرفته است،^(۱) اصول در مقابل منافع و انزواگرایی در مقابل جهان‌گرایی قرار گرفته است. تعارضات فوق با منافع بلندمدت آمریکا عجین شده‌اند و نتیجه آن ابهام در مفاهیم^(۲) و سیاستها می‌باشد.

در نتیجه به نظر می‌رسد که نگرشی ساختاری نسبت به سیاست خارجی آمریکا می‌تواند مبتنی به سطوح تحلیل هشت‌گانه زیر باشد. همانطور که در جدول مشاهده می‌شود، هر سطح تحلیل شامل تعدادی متغیرهای ساختاری، فرایندهای ناشی از متغیرهای ساختاری و سرانجام تعارض و در مواردی هماهنگی بین فرایندها می‌باشد. ترکیب سطح تحلیل هشت‌گانه موجب الگوی تحلیلی بسیار پیچیده‌ای می‌شود و با توجه به اینکه بررسی آنها در یک تحقیق محدود امکان‌پذیر نیست، تحلیل حاضر بر محور دو ساختار مسلط تنظیم می‌شود. دو ساختار فوق عبارتند از: طرح لیبرالها و رهبری آمریکا.

طرح لیبرالها در قالب سه‌جانبه‌گرایی تبلور پیدا می‌کند و نتیجه آن جهانی شدن سرمایه می‌باشد. جهانی شدن سرمایه آنچنان نیروی قدرتمندی را ایجاد کرده که نو واقع‌گرایانی مانند ریگان خود را مجبور به اجرای عناصر محوری آن می‌دانند. طرح لیبرالها به طور انفکاک‌ناپذیری با مسئله رهبری آمریکا عجین شده‌است. همزمان گرچه رهبری آمریکا یک متغیر مستقل می‌باشد، اما می‌توان آن را بازوی اجرایی طرح لیبرالها تلقی نمود. به عبارت دیگر اجرای طرح لیبرالها مستلزم در دست گرفتن و حفظ رهبری در سطح جهان توسط آمریکا می‌باشد.

روابط بین متغیرها	فرایندها	متغیرهای ساختاری	سطح تحلیل
تعارض آمیز	انزواگرایی - جهان‌گرایی: با گرایشهایی در درون هر یک، تعارض در سیاستهای دو حزب جمهوری خواه و دموکرات	سرمایه‌داری ملی و درون‌گرا در مقابل سرمایه‌داری جهانی	داخلی
تعارض آمیز و هماهنگ	عدم‌اتفاق نظر در مورد سیاست خارجی و ابزارهای آن	منافع آمریکا بحران هویت	

مکمل و جایگزین	هژمونی ساختاری هژمونی ایدئولوژیک	رهبری آمریکا	خارجی
متضاد	مداخله‌گرینش بر حسب شرایط، عمل‌گرایی مداخله‌در هر شرایطی: مطلق‌گرایی (ویلسون‌گرایی)	لیبرالیسم واقع‌گرایی	آرمانی
همکاری و تعارض‌های کنترل شده و روبه افزایش	استقلال‌طلبی هژمونی‌طلبی دولت محوری بازار آزاد	رفتابهای اقتصادی-تجاری الگوهای سرمایه‌داری آمادگی برای جنگهای اقتصادی	فدرتهای بزرگ
مکمل و هماهنگ	نحلیل طرح لیبرالها مبارزه با الگوهای مستقل مداخله‌گرایی	وابستگی متقابل فرسایش حاکمیت	شمال و جنوب
مکمل	حفظ وضع موجود بازدارندگی ویرانی کشورهای سرکش	صلح آمریکا	خاورمیانه
هماهنگ و متعارض	مداخله‌گرایی؛ نظامی‌گری آرمان‌گرایی در مقابله منافع	نفت به عنوان منبع قدرت اهمیت فی‌نفسه نفت	خلیج فارس
مکمل	بی‌ثباتی سیاسی نحلیل ایدئولوژی مهار (از تدافعی به تهاجمی)	روبارویی دو‌الگوی سیاسی آرمانی	ایران

۱. طرح لیبرالها

اندیشه‌هایی که در اوایل دههٔ ۷۰ میلادی تحت عنوان طرح لیبرالها شناخته می‌شد، امروزه تحت عنوان نئولیبرالیسم مطرح می‌شود که وابستگی میان سرمایه‌داری و لیبرالیسم را عنوان می‌کند. (۳) محورهای طرح فوق فهرست‌وار به شکل زیر قابل بررسی می‌باشند:

الف) وابستگی متقابل: نظریه وابستگی متقابل این مفهوم را در بردارد که منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی کشورهای مختلف به نحوی به یکدیگر وابسته شده‌اند که هیچ کشوری نمی‌تواند - و نباید - با استناد به حاکمیت و صلاحدید خود نظم جهانی را مختل کند.

در نتیجه تحقق منافع مشترک، مستلزم محدود شدن حاکمیت کشورها می‌باشد. در این مورد جرج بال^۱ بانکدار، عضو کمیسیون سه‌جانبه و یکی از مسئولان بلند پایه سابق وزارت خارجه آمریکا، با اشاره به گزارش سال ۱۹۷۷ کمیسیون می‌گوید: "مرزهای سیاسی دولت‌ها برای تعریف گستردگی و دامنه فعالیت‌های تجاری مدرن بسیار محدود است." (۴)

ب) هموار نمودن زمینه در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی برای عملکرد آزاد و بلا مانع سرمایه جهانی؛

پ) گسترش دموکراسی و بازار آزاد، حمایت از حقوق بشر، حفظ صلح جهانی، حل بحران‌های منطقه‌ای و مدیریت اقتصاد جهانی.

موارد فوق محورهای طرح لیبرال‌ها می‌باشند. اما هم‌زمان ابزار تحقق دو محور پیشین و همچنین وسیله در دست گرفتن رهبری جهان توسط آمریکا می‌باشد.

از لحاظ تاریخی، مبنای ایدئولوژیکی طرح لیبرال‌ها، ویلسون‌گرایی می‌باشد که کلیتون خود را پیوسته از پیروان او معرفی کرده است. (۵) با این تفاوت که امروزه اقتصادگرایی محور جهان‌گرایی دولت کلیتون را تشکیل می‌دهد (قدرت اقتصادی جایگزین قدرت نظامی شده است). آیین سیاسی لیک^۲ که در ۱۹۹۳ اعلام گردید مبتنی بر همان اندیشه‌ها می‌باشد. در طرح سه‌گانه فوق بازار به ایدئولوژی تبدیل می‌شود، و طبق اظهارات مک‌چیزنی، بازار دموکراتیک است. (۶) اما بازار یک شبکه ارتباطات است که براساس قدرت اقتصادی و مالی شکل می‌گیرد. بازار بی‌طرف نیست و نابرابری‌ها را در سطح جهان، در هر دو عرصه داخلی و خارجی تشدید می‌کند.

طرح لیبرال‌ها (اقتصاد جهانی) در داخل آمریکا با این تعارض مواجه شده است که سرمایه‌داران ملی و درون‌گرا، با آن مخالفت ورزیده‌اند. این گونه مخالفتها در اندیشه‌های افرادی مانند بوکانن^۳ و باب دال^۴ و جناح‌های مهمی از حزب جمهوری خواه که در هر دو مجلس سنا و نمایندگان دارای اکثریت هستند، تجلی پیدا می‌کرده و موجب تعارضاتی در سیاست خارجی آمریکا می‌شوند. به عبارت دیگر دو گرایش سرمایه‌داری، با دو جهان‌بینی سیاسی - اقتصادی متفاوت در داخل آمریکا در تعارض هستند.

1. George Ball
2. A. Lake
3. Buchnan
4. Bob Doll

۲. رهبری آمریکا

در سالهای جنگ سرد و نظام دوقطبی، شرایط برای اعمال سلطه بر سیاست جهانی توسط آمریکا بسیار مساعد بود. اما با فروپاشی شوروی، دیگر کشورهای جهان نیازمند قدرت نظامی آمریکا و چتر حمایتی آن نبودند. همزمان فرایندهایی که قبل از پایان سیستم دوقطبی آغاز شده بود، به مرحله بلوغ رسیدند. قدرت نظامی جای خود را به قدرت اقتصادی داد. افزایش سطح قدرت در دیگر مناطق جهان - جهان سوم یا کشورهای توسعه یافته - موجب کاهش قدرت نسبی آمریکا گردید، به طوری که قدرت نسبی آمریکا سیر نزولی را طی کرده و می‌کند.^۱ در نتیجه، همانطور که کیسینجر عنوان می‌کند، دیپلماسی آمریکا یک مرحله انتقالی را طی می‌کند که در آن "رهبری" جایگزین "سلطه" می‌شود.^(۷) رهبری یک دیپلماسی خود محوری و مبتنی بر قدرت است.

از دید آمریکا داشتن رتبه اول یک هدف است که مبتنی بر غرور ملی، اعتماد به نفس و نیاز روانی در رأس قرار گرفتن می‌باشد. رهبری، یک مسئولیت آمریکا تلقی می‌شود. این بینش قدرتهای بزرگ است، بویژه اگر رهبری با اخلاق‌گرایی (اخلاق‌گرایان تمایل به دادن درس اخلاق دارند)، آرمان‌گرایی (پی بردن به یک واقعیت نهایی) و منافع (اقتصادی) عجین و همراه باشد. همانطور که هالبروک عنوان می‌کند آمریکا دارای مسئولیت اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و تجاری نسبت به جهان است.^(۸)

رهبری مفهوم قانع کردن دیگری به همکاری در راستای منافع مشترک است. رهبری یعنی تحقق اهداف توسط ایجاد این بینش که دیگران دارای همان خواستها و همان اهدافی هستند که رهبر کشور دارد. لذا رهبری، یعنی توان ایجاد چارچوبها و جهان‌بینی که به کل فعالیتها شکل می‌دهد. لذا مشاهده می‌شود که در فرایند انتقال از سلطه به رهبری، که با توجه به ماهیت روابط بین‌الملل و عناصر نوین قدرت تنظیم می‌شود، یک دگرگونی اساسی نیز در ابزار دیپلماسی آمریکا رخ داده است. در دگرگونی فوق، قدرت ساختاری به معنای وام، اعتبار و اعطای امتیازات بازار، جای خود را به قدرت ایدئولوژیکی داده است.^(۹) به قول گرامش گروه، طبقه یا کشوری جهان‌بینی خود را به عنوان یک جهان‌بینی مسلط مورد قبول دیگران قرار می‌دهد، به نحوی که به الگوی رفتاری دیگران شکل بدهد به این وسیله هژمونی خود را اعمال کند.

۱. طی سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۶ سهم آمریکا در اقتصاد جهانی از پنجاه درصد به بیست و پنج درصد کاهش پیدا کرد.

هژمونی ایدئولوژیکی امروزی آمریکا تحت عنوان لیبرال دموکراسی جهان‌گرا یا ویلسون‌گرایی عملگرا شناخته شده است.^(۱۰) محورهای ایدئولوژی فوق که سنگ زیربنای سیاست خارجی کلینتون را تشکیل می‌دهند عبارتند از: گسترش دموکراسی و تجارت آزاد، دفاع از پیشبرد حقوق بشر و سرانجام قرنطینه کردن کشورهای سرکش.^(۱۱)

ایدئولوژی‌گرایی و نقش آن در سیاست خارجی آمریکا که در نظریه‌های پوچ رویارویی تمدن‌ها و پایان تاریخ بیان می‌شود، دارای کارکرد چندگانه‌ای می‌باشد.

اخلاق‌گرایی و آرمان‌گرایی، ابزار لازمه برای توجیه اقدام در راستای منافع می‌باشد. در داخل، یعنی نسبت به افکار عمومی، دولت آمریکا نمی‌تواند یک سیاست صرفاً قدرت محوری داشته باشد.^(۱۲) در خارج از مرزها و در رابطه با جامعه اروپا و ژاپن، هژمونی جدید آمریکا دارای کارکرد دوگانه‌ای است. اروپا و ژاپن رهبری آمریکا را از دو جهت مورد چالش قرار داده‌اند. چالش اول یک چالش "اقتصادی" است و چالش دوم که عمیقاً به چالش اول پیوند داده شده، چالش "ایدئولوژیکی" است. آمریکا، اروپا و ژاپن هر سه دارای نظامهای سرمایه‌داری هستند، اما در درون سیستم مذکور، جهان‌بینی‌های متفاوتی وجود دارد. جهان‌بینی ژاپن مبتنی بر ایدئولوژی دموکرات مسیحی می‌باشد. جهان‌بینی اروپا و ژاپن به یکدیگر نزدیک‌ترند و در واقع با جهان‌بینی آمریکا که مبتنی بر فردگرایی، مصرف، رقابت و فرصت است در تعارض می‌باشد.^(۱۳)

مسئله رویارویی ایدئولوژیکی سه ابرقدرت مربوط به نوع سیستم سرمایه‌داری جهانی می‌شود که هر یک در درون آن منافع خود را جستجو می‌کند. به عبارت دیگر اروپا و ژاپن هژمونی ایدئولوژیکی آمریکا را چالش می‌کنند.

رهبری آمریکا نسبت به جنوب بشدت و عمیقاً با مسائل ایدئولوژیکی، سیاسی، منافع ملی و مسائل روان‌شناختی عجین شده است. برخی از کشورهای جنوب، از طریق پیروی از ایدئولوژی‌های متفاوت، و با داشتن سیستمهای سیاسی غیر دموکراتیک، هژمونی ایدئولوژیکی و لذا رهبری آمریکا را چالش می‌کنند. اما تسلط بر منابع طبیعی کشورهای فوق به صورت مستقیم (نیاز شمال به نفت) و به طور غیرمستقیم (مبارزه با چالش اقتصادی اروپا و ژاپن) برای آمریکا حیاتی است و از لحاظ روان‌شناختی، آمریکا با این مشکل مواجه است که دشوار می‌تواند اراده خود را بر اراده مستقل دیگران تحمیل کند. نسبت به کشورهای فوق، آمریکا ترکیبی از دیپلماسی قدرت در رهبری را اتخاذ کرده است. کارکرد مثنی‌های آمریکا نسبت به این دسته از کشورها قابل قیاس با مثنی آمریکا نسبت به شوروی است.

همانطور که بعد از جنگ دوم جهانی، آمریکا استراتژی مسالمت‌آمیز شوروی^(۱۴) را

مورد تجاوز قرار داد و از آن برای اعمال سلطه بر دیگر کشورهای جهان استفاده نمود، امروزه آمریکا مفاهیمی مانند آیین سیاسی کشورهای سرکش را ارائه می‌دهد که زمینه را برای مداخله در مناقشات منطقه‌ای فراهم می‌کند (۱۵) و به وسیله آن هژمونی و در مواردی سلطه خود را گسترش می‌دهد. (۱۶)

با وجود این اقدامات، آمریکا کاملاً آگاه است که آزادسازی، حقوق بشر و کثرت‌گرایی سیاسی به تنهایی نمی‌تواند منافع و هژمونی آمریکا را تضمین کند. قبل از جنگ جهانی اول آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان همه دموکراتیک بودند، اما رقابت اصلی در سطح جهان‌بینی آنها بود. امروزه با ورود چین و روسیه به بازی رقابت جهانی، و جهانی شدن روزافزون سرمایه، بازی سیاست جهانی با رقابت و چالش بیشتری همراه شده است. لذا سیاست قدرت محوری، که منجر به ایجاد یک سیستم موازنه قدرت در سطح کلان و سیستمهای موازنه قدرت در سطح خرد می‌شود، اتخاذ شده است.

تعارض در سیاست آمریکا در این است که مشخص نیست آمریکا مایل است نقش ابرقدرت را ایفاء کند یا محافظ آزادی در سطح جهان باشد. انتقال متناوب بین سیاست تهاجمی چندجانبه و سیاست تهاجمی یک جانبه در سیاست کلیتون بیانگر همین امر می‌باشد. همزمان مشکل اجرایی موجود این است که آمریکا مایل است نقش یک ابرقدرت را ایفاء کند، همانطور که ریگان‌سیسم جدید عنوان می‌کند - (۱۷) اما به لحاظ محدودیت در امکانات و گرایشهای افکار عمومی (۱۸) ابزارهای لازمه برای اجرای سیاست فوق را در اختیار ندارد. (۱۹)

۳. تحریم: خاورمیانه، خلیج فارس و ایران

استراتژی‌های فوق به چه شکلی به اجرا گذاشته می‌شود و نقش تحریم در آن چگونه قابل تبیین است؟ به عبارت دیگر سیاست خارجی آمریکا در سه سیستم سیاسی به هم پیوسته خاورمیانه، خلیج فارس و ایران و کارکرد سیاست فوق در استراتژی کلان آمریکا چیست؟ همانطور که پیشتر عنوان شد دو محور سیاست خارجی آمریکا عبارت است از اجرای طرح لیبرالها و اعمال رهبری توسط آمریکا در سطح جهان. اهداف مزبور توسط اروپا و ژاپن (در دو سطح اقتصادی و ایدئولوژیکی) و همچنین توسط برخی از کشورهای جهان سوم مورد چالش قرار گرفته‌اند. پاسخ آمریکا بدین چالشها توسط دو مفهوم گسترش^۱ و

درگیری^۱ قابل بررسی می‌باشد.

گسترش، به معنی آیین سیاسی کلینتون که توسط لیک ارائه شده است، عبارت است از گسترش دموکراسی‌های مبتنی بر بازار از طریق افزایش قدرت و تعداد آنها با استفاده از روشهای زیر:

۱. بسط و تقویت "هسته مرکزی" اقتصادهای بازار از طریق تجدید حیات اقتصاد آمریکا و متحدانش؛

۲. حمایت از گسترش دموکراسی و بازار از طریق آزادسازی در خارج هسته مرکزی، یعنی در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و بویژه در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع؛

۳. به حداقل رساندن تهدید از جانب کشورهای سرکش که دارای سیستمهای اقتدارگرا و ضدلیبرال هستند و در مقابل اصلاحات دموکراتیک مقاومت می‌کنند؛

۴. ادامه اقدامات انسان دوستانه که شامل اقدامات گزینشی برای حفظ صلح و عملیات مشابه می‌شود.

سیاست درگیری در اوایل سال ۱۹۹۴ توسط فرمانده مشترک نیروهای مسلح اعلام گردید. از لحاظ اجرایی، سیاست فوق مکمل آیین سیاسی گسترش است. هدف آن انطباق طرحهای نظامی و استراتژیکی با مفهوم گسترش می‌باشد. طرحهای فوق برحسب بازیگران و قدرت نسبی آنها تنظیم می‌شود. نسبت به دوستان و متحدان، استراتژی درگیری مبتنی بر همکاری می‌باشد. در این صورت اقدامات آمریکا از آیین سیاسی نیکسون الهام گرفته‌اند. دوستان و متحدان آمریکا با کمک آمریکا مسئولیت بیشتری را در حفظ صلح و ثبات منطقه خود می‌پذیرند. در رابطه با این دسته از بازیگران، هژمونی ایدئولوژیکی و رهبری، دو محور سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهد.

مقوله دوم مربوط به اقدامات کشورهایی می‌شود که به لحاظ شرایط ناشی از قدرت کم و بیش برابر، از آزادی عمل بیشتری برخوردار هستند و آمریکا نمی‌تواند سیاست گسترش را بر آنها تحمیل کند. در این صورت آمریکا ترکیبی از سلطه و رهبری را اعمال می‌کند و در صورت مواجه شدن با واکنش منفی و انعطاف‌ناپذیر تمایل به معامله و استفاده از استراتژی بازدارندگی پیدا می‌کند. مسئله حقوق بشر و تجارت با جمهوری خلق چین در این مقوله گنجانده می‌شود. (۲۰) نسبت به کشورهای ضعیف‌تر یا کشورهای سرکش که فاقد قدرت اقتصادی یا نظامی قابل توجهی هستند، استراتژی سلطه‌گری اتخاذ شده است. استراتژی فوق

با جلوگیری از تهدیدات مهم، نسبت به ثبات منطقه‌ای قابل اجرا خواهد بود. (۲۱)

در سطح منطقه‌ای، استراتژی Bottom's up Review (که برای تعدیل فشارهای مالی بر بودجه نیروهای مسلح تنظیم شده است) قابل استفاده می‌باشد. استراتژی فوق برای خاموش کردن درگیری‌ها و کنترل بحرانهای منطقه‌گرایی طراحی شده است. در این طرح، توان انتقال سریع نیروها به منطقه مورد نظر پیش‌بینی شده است. اما در منطقه خلیج فارس استراتژی حضور مستقیم نظامی همچنان ادامه دارد. در استراتژی Bottom's up Review پیش‌بینی می‌شود که آمریکا باید بتواند همزمان در دو جنگ منطقه‌ای، از جمله منطقه کره و خلیج فارس شرکت کند، به نحوی که آیین سیاسی گسترش و مکمل آن یعنی جلوگیری و همکاری^۱ قابل اجرا باشد.

در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه اجرای طرح لیبرالها و اعمال رهبری و سلطه توسط مفهوم "صلح آمریکا" قابل تبیین است. سیاست آمریکا در خاورمیانه دارای ساختار پنج‌گانه‌ای است که عبارتند از: ۱. صلح اعراب - اسرائیل؛ ۲. کنترل منابع انرژی؛ ۳. مهاردوگانه؛ ۴. قراردادهای امنیتی دو جانبه؛ ۵. حضور نظامی مستقیم. این ساختارها عناصر سلطه منطقه‌ای آمریکا و ابزارهای رهبری در سطح جهان را تشکیل می‌دهد. اما با وجود خروج شوروی از خاورمیانه و اینکه امنیت اسرائیل تأمین شده است و تسلط آمریکا بر منابع نفتی منطقه تضمین شده است، ساختارهای فوق بسیار شکننده هستند. هم‌پیمانان آمریکا با مشکلات عدیده‌ای مواجه‌اند. در عربستان سعودی گردهمایی‌های مخالف، متعدد و بسیار فعالی وجود دارد. (۲۲)

در بحرین مخالفتها به درگیری‌های نظامی انجامیده است. (۲۳) دیگر کشورهای کوچک منطقه نیز درگیر مشکلات سیاسی هستند که از نیاز به مشارکت سیاسی سرچشمه می‌گیرد. لذا از بدو به قدرت رسیدن دولت کارتر در ۱۹۷۷، آمریکا خود را برای مداخله نظامی در منطقه آماده کرده و در این راستا در همان سال نیروهای واکنش سریع را ایجاد نمود. ماجراجویی‌های عراق نیز فرصت لازمه را برای اعمال هژمونی توسط آمریکا فراهم نمود. لذا در ۱۹۹۱ وزارت دفاع آمریکا سیاست خود نسبت به منطقه را بدین شکل اعلام نمود:

۱. آمریکا باید به عنوان قدرت برتر خاورمیانه باقی بماند و دسترسی به نفت را برای غرب تضمین کند.^۲

1. Prevention and Partnership

۲. سال ۱۹۸۹ یک نقطه عطف برای صنعت نفت آمریکا تلقی می‌شود. در این سال، برای اولین بار واردات نفت آمریکا از مرز پنجاه درصد گذشت. همزمان با توجه به کاهش تولید نفت داخلی آمریکا به میزان پنج ←

۲. آمریکا باید با استفاده از سیاست بازدارندگی مانع تجاوزات بیشتر در منطقه شود و ثبات منطقه را تأمین کند. (۲۴)

اما با وجود اعلام سیاستهای فوق، آمریکا هنوز تجربه کویت را الگو قرار داده و سیاست آمریکا در قالب همکاری با هم‌پیمانان غربی طراحی می‌شود.

عامل دومی که تهدیدی برای صلح آمریکا تلقی می‌شود، موازنه قدرت بود که از زمان نیکسون در سطح منطقه اعمال می‌شد. استراتژی فوق که عبارت از حفظ موازنه قدرت بین قدرتهای برتر خلیج فارس است، یعنی ایران، عراق و تا اندازه‌ای عربستان سعودی، این نتیجه را در برداشته است که توان نظامی برخی از کشورهای منطقه (با حمایت آمریکا و اروپا) افزایش یافته، به نحوی که منافع آمریکا را تهدید می‌نمود (و منجر به بحران کویت شد). لذا در ۱۹۹۳ سیاست موازنه مثبت که موجب افزایش قدرت ایران و عراق می‌شد، کنار گذاشته شده و استراتژی موازنه منفی به معنی کاهش قدرت نظامی و تضعیف توان اقتصادی ایران و عراق اتخاذ گردید.

سیاست مهار دوگانه، بیانگر استراتژی جدید آمریکا می‌باشد. ابزارهای استراتژی فوق عبارتند از: قدرت نظامی، فشارهای دیپلماتیک و تحریمهای اقتصادی. در این خصوص اقدام یک جانبه آمریکا جایگزین اقدام چندجانبه می‌شود. به عبارت دیگر برخلاف اقدام در مورد کویت، آمریکا هم‌پیمانان خود را از منطقه اخراج نموده و صلح خود را با همکاری یا تعارض در مقابل انگلستان اعمال می‌کند.

۴. از مهار دوگانه به تحریم

همان گونه که در دستورالعمل ریاست جمهوری شماره ۱۲۹۵۷ مورخ ۱۸ مارس ۱۹۹۵ آمده‌است، علت تحریم ایران عبارت است از: "تهدید فوق‌العاده‌ای که متوجه امنیت ملی، سیاست خارجی و اقتصاد ایالات متحده آمریکا شده‌است." به طور دقیق تهدید فوق چیست؟ کلیتون در نامه‌ای خطاب به رؤسای مجلسین آمریکا دلایل سه‌گانه‌ای را برای اتخاذ تصمیم تحریم ارائه داده‌است که بدین شرح است:

۱. فعالیتهای تروریستی ایران که برای صلح و امنیت تمام ملتها تهدیدکننده می‌باشد؛
۲. استراتژی حمایت ایران از تروریسم بین‌الملل، از جمله حمایت از فعالیتهایی که

→ درصد در سال، وابستگی آمریکا به نفت آمریکا روبه افزایش است. سهم خلیج فارس در واردات نفت آمریکا عبارت است از: ۱۵ درصد در ۱۹۸۹، ۲۵ درصد در ۱۹۹۰ و طبق پیش‌بینی‌های انجام گرفته به ۴۳ درصد در ۱۹۹۹ خواهد رسید.

صلح خاورمیانه را به مخاطره می‌اندازد؛

۳. تلاش‌های ایران برای دستیابی به سلاح‌های امحاء جمعی.

مارتین ایندیک، ضمن تکرار موارد فوق دلایل دیگری را اضافه می‌نماید. (۲۵)

۱. تلاش ایران برای دستیابی به قدرت تهاجمی در زمینه تسلیحات متعارف به منظور

تهدید همسایگان خود؛

۲. حقوق بشر و دموکراسی.

استدلال مسئولان آمریکایی بر این است که اقدامات ایران منافع حیاتی آمریکا در

منطقه را به خطر می‌اندازد. منافع فوق عبارتند از: (۲۶)

۱. موفقیت در روند صلح خاورمیانه که مهم‌ترین تقدم دولت کلیتون است؛

۲. امنیت دوستان و متحدان بویژه در خاورمیانه؛

۳. توسعه دموکراسی و بازارهای آزاد در خاورمیانه‌ای آرام، با ثبات و علاقه‌مند به

حفظ منافع حیاتی آمریکا در حوزه خلیج فارس.

بررسی یکایک شکایتهای آمریکا از حوصله این نوشتار خارج است، اما نمی‌توان این

نکته را نادیده گرفت که در بحران کویت و درگیری آمریکا و عراق، ایران سیاست بی‌طرفی،

یعنی یک سیاست کاملاً عقلایی و منطقی مبتنی بر منافع ملی ایران را اتخاذ نمود. سیاست

فوق بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ یک چرخش اساسی در سیاست ایران تلقی می‌شود. در این

مقطع فرایند تبدیل ایران به یک کشور معمول آغاز گردید و لذا این نکته قابل بررسی است که

تا چه اندازه اقدامات مستقیم ایران منافع آمریکا را تهدید می‌کند. اما به طریق دیگری و بیشتر

تلویحاً تا به عمد، ایران به عنوان یک پدیده مسئله‌ساز است. در وهله اول ایران یک نمونه و

الگویی از رویارویی اراده‌هاست. (۲۷) ویژگی قدرت برتر، و تسلطی که توسط آن اعمال

می‌شود، تحمیل اراده خود بر دیگران است. در وهله دوم وجود ایران نقش بسیار مثبتی در

استراتژی منطقه‌ای و جهانی آمریکا ایفاء می‌کند. ایران یک دشمن خوب است که اگر هم

وجود نداشت، آمریکا می‌بایست آن را می‌آفرید. در سطح جهان ایران و جریان تحریم ایران

وسیله‌ای برای تحمیل اراده آمریکا بر دیگران است که منجر به رویارویی اراده اتحادیه اروپا و

آمریکا شده‌است. در سطح منطقه‌ای کنترل آمریکا بر منطقه از طریق حضور مستقیم

قراردادهای دوجانبه و فروش جنگ‌افزارها اعمال می‌شود. هدف کنترل "قلب ژئواستراتژیک

جهان" ^۱ می‌باشد. حضور و کنترل فوق بدون وجود کشورهایی مانند ایران یا عراق قابل

۱. این جمله را سلزینگر، وزیر پیشین انرژی آمریکا بیان کرده‌بود.

توجیه نیست. مفهوم کشور سرکش در قالب این گونه اندیشه‌ها معنی واقعی خود را پیدا می‌کند. امر فوق تفاوت بین بینش مجابی آمریکا از یکسو و بینش تأدیبی اروپا و ژاپن از سوی دیگر را نیز توجیه می‌کند. از نظر ژاپن می‌توان ایران را وارد جریان اصلی جامعه بین‌المللی نمود و بدین وسیله آن را به یک کشور معمول تبدیل کرد. (۲۸) اروپا نیز از مذاکرات "سیاسی حامی" جهت حل مشکلات سیاسی بین ایران و اروپا و قرارداد ایران در جریان اصل روابط بین‌الملل، استفاده نموده است. (۲۹) آمریکا به نوبه خود برای وارد کردن جمهوری خلق چین به جریان اصلی روابط بین‌الملل بیش از بیست سال کوشش نمود. (۳۰) اما در مورد ایران اقداماتی صورت می‌گیرد که دقیقاً نتایج معکوس را در برداشته باشند.

به نظر می‌رسد که سیاست مهاردوگانه در چارچوب این گونه اندیشه‌ها قابل بررسی است. سیاست مهار عبارت از "اعمال یک سیاست سد نفوذ در مقابل ایران و عراق" است. ریشه نظری آن را می‌توان در گزارش کنن جستجو نمود. او در ۱۹۴۶ به وزارت امور خارجه آمریکا توصیه می‌کند که:

اول، در هر مرحله‌ای که شوروی از مرزهای خود خارج می‌شود آمریکا باید وزنه‌ای را در مقابل او قرار دهد به نحوی که مانع توسعه‌گرایی‌های برون مرزی دولت مسکو شود. دوم، اگر دولت آمریکا سیاست فوق را برای مدت ده تا پانزده سال به مورد اجرا بگذارد، برون‌گرایی شوروی به درون‌گرایی تبدیل خواهد شد.

سوم، عقیم‌گذاردن دولتهای آرمانگرا موجب احساس دلسردی، احساس ناامیدی و شکست خوردگی و لذا شک و تردید در ایدئولوژی یا آرمان می‌شود و بدین وسیله زمینه برای تحولات سیاسی داخلی فراهم می‌شود.

چهارم، شوروی توان حمایت ایدئولوژیکی از احزاب کمونیستی در سراسر جهان را دارد، اما فاقد امکانات مالی لازمه برای کمک‌رسانی به آنها می‌باشد. در داخل، به لحاظ سوءمدیریت شوروی دارای مشکلات اقتصادی فراوانی می‌باشد و لذا وزنه‌های نامبرده باید فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک باشند.

سیاست مهار در تئوری و در عمل مبتنی بر همان رفتار آمریکا نسبت به شوروی است. این سیاست مراحل سه‌گانه زیر را طی نمود:

۱. اعمال سیاست سد نفوذ که منجر به پذیرش وضع موجود (بین‌المللی و داخلی شوروی) در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی گردید. (سیاست تشنج‌زایی نیکسون)
۲. ایجاد تحول در رفتار شوروی از طریق ارسال امتیازات اقتصادی و سیاسی به طریقی که شوروی در وضع موجود بین‌الملل ذی‌نفع گردد. (سیاست همکاری‌های اقتصادی

نیکسون و کارتر)

۳. عدم‌پذیرش برابری شوروی با آمریکا، آغاز سیاست پس‌زنی توسط آمریکا با استفاده از ابزارهای اقتصادی - تحریم شوروی و رقابتهای تسلیحاتی که بار مالی سنگینی را بر شوروی تحمیل می‌کرد. (ریاست جمهوری ریگان)

رفتارهای سه‌گانه فوق، نسبت به ایران نیز مشاهده می‌شود. سیاست مهار در واقع یک سیاست منفی بود. آمریکا می‌توانست از طریق آن، مانع اجرای برخی از سیاستها توسط ایران شود، اما نمی‌توانست ایران را وادار به اتخاذ سیاستهای خاص کند. در این مورد ژنرال هپبر می‌گوید: "سیاست مهار دوگانه و اشنگتن می‌تواند برای مدت زیادی سودمند باشد. این سیاست طی ده یا پانزده سال فایده‌ای نخواهد داشت. لذا جهت ثبات دائمی منطقه، باید در فکر راه‌حلهای سازنده دیگری بود." (۳۱)

با توجه به مطالب فوق پرسشی که مطرح می‌شود این است که هدف یا اهداف آمریکا

چیست؟

در بخش هفت دستورالعمل ریاست جمهوری، مورخ مارس ۱۹۹۵ آمده‌است که فرمان فوق "زمینه‌ساز واکنشهای مناسب در برابر اقدامات ایران است." بخش مذکور به دو طریق قابل تفسیر است:

اول اینکه، رئیس جمهور آمریکا می‌تواند براساس قانون، امکانات و ابزارهای دیگری را در آینده مورد استفاده قرار دهد. در این صورت تحریم ۱۹۹۵ نقش بازدارندگی را نسبت به ایران ایفاء می‌کند و هشدار می‌دهد، در صورتی که رفتار مناسبی از جانب ایران مشاهده نشود، ابزارهای دیگری نیز قابل استفاده هستند.

دوم، همزمان می‌توان بخش هفتم را به این شکل تفسیر نمود که اقدامات آینده آمریکا به رفتار ایران بستگی دارد و به طریقی آمریکا راههای مذاکره برای حل اختلافات را باز گذاشته است.

همانطور که در این مقطع مسئولان سیاسی آمریکا بکرات اعلام کردند، هدف آمریکا براندازی حکومت ایران نیست. آنتونی لیک، رئیس شورای امنیت ملی آمریکا می‌گوید: "کلینتون مخالف دولت جمهوری اسلامی ایران نیست و قصد براندازی آن را ندارد." (۳۲) همچنین مارتین ایندیک، دستیار ویژه رئیس شورای سیاست خاورمیانه می‌گوید: "ما با حکومت اسلامی مخالف نبوده و خواستار سرنگونی آن نیستیم." (۳۳) از نظر معاون امور آمریکایی فدراسیون روسیه، دولت بوش مایل بود، مسائل مشترک ایران و آمریکا را حل کند و دولت کلینتون می‌خواهد روابط با ایران را بهبود ببخشد. (۳۴) در عین حال اظهار نظرهای

دیگر مسئولان آمریکایی دیدگاههای متقابلی را عنوان می‌کند. گینگریچ، رئیس مجلس نمایندگان می‌گوید: "در بیست سال آینده ایران خطرناک‌ترین کشور جهان خواهد بود" (۳۵) و مبلغ ۲۰ میلیون دلار برای براندازی جمهوری اسلامی ایران در دسامبر ۱۹۹۵ اختصاص داده است. (۳۶) وارن کریستوفر، وزیر امور خارجه می‌گوید: "ما باید ایران و عراق را منزوی کنیم تا اینکه تحولی در دولت و رهبری آنها ایجاد شود." (۳۷) وزیر دفاع آمریکا، واینبرگر نیز نظر خود را در قالب همین اندیشه‌ها عنوان می‌کند. از نظر او "ایران باید دارای یک دولت کاملاً متفاوت باشد. ما نمی‌توانیم با حکومت‌های غیرعقلایی و افراطی که آنها دارند معامله کنیم." (۳۸)

با در نظر گرفتن اظهار نظرهایی که در درون دستگاه حکومتی وجود دارد، و با توجه به اینکه ایران و عراق در سطح منطقه نقش مثبت و پرفایده‌ای را برای آمریکا ایفاء می‌کنند، این پرسش مطرح است که در نهایت هدف آمریکا چیست؟ پاسخ به پرسش فوق بسی دشوار است. غرب پیوسته از ملی‌گرایی غیرعقلایی، ضددموکراتیک و ضدغربی در جهان سوم وحشت داشته است. اسلام جایگزین این ملی‌گرایی شده است. پدیده مذکور عبارت است از تجدید حیات یک فرهنگ خاص که خود را در مقابل فرهنگ غرب قرار داده است. وجود ایران، نظم نوین جهانی آمریکا، هژمونی ایدئولوژیکی و منافع آمریکا در منطقه را تهدید می‌کند. فشارهای اقتصادی (تکنولوژی و سرمایه) و تجاری آمریکا عامل توسعه نیافتگی بیشتر ایران می‌شود. حمایت از مخالفان حکومتی موجب بی‌ثباتی سیاسی در داخل کشور می‌شود. (۳۹) جنگ‌های اقتصادی ابزار اصلی ایجاد بی‌ثباتی تلقی می‌شود. اما همزمان تسلط آمریکا بر خاورمیانه نه تنها نیازهای نفتی آمریکا را تأمین می‌کند، بلکه ابزاری احتمالی برای اعمال فشار اقتصادی - دیپلماتیک بر اروپا و ژاپن می‌باشد. تحقق این شرایط در اعمال صلح آمریکا بر منطقه مستلزم این است که دشمنان خوبی مانند ایران و عراق در منطقه وجود داشته باشد. لذا در نهایت این مسئله مطرح می‌شود که آیا هدف‌نهایی آمریکا نسبت به ایران، این نیست که همانند عراق (اما به شکل دیگری) به کشوری ضعیف - یعنی کشوری که به اندازه کافی قوی باشد که به حیات خود ادامه بدهد و موجب بی‌ثباتی نشود و همزمان به اندازه کافی ضعیف که نتواند واقعاً صلح و نظم منطقه را به هم بزند - تبدیل و حفظ شود.

یادداشتها

1. R.Holbrooke, *Eloge du leadership Americaine dans, politique internationale*, no. 72, e'te' 1996, pp.53-70.
2. S.Dolhy, *Contending an Essential Concept: Dilemma in Contemporary Security Discourse*, The Norman Polersen School of International Affairs, Occasional Papers, No.6, 1994.
3. داریوش اخوان زنجانی، "نظام سرمایه داری، ساختار جامعه بین الملل (لیبرالیسم و جهان سوم)"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۶، صص ۴۸-۴۳؛ همچنین نگاه کنید به: حسین بشیریه، "تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه های لیبرال و دموکراتیک"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۶، ص ۴۲.
4. Cited in J.Frieden, "The Trilateral Commission: Economics and Politics in the 1970's" Trilateralism, ed. by Holly Sklar southend Press, Boston 1980, p.27.
5. The Garather, Democracy Promotion under Clinton, in the *Washington Quarterly*, (Autumn 1995), Vol 18, No.4, p.13.
6. R.W.McChaisney, "The Global Struggle for Democratic Communication", *Monthly Review Press*, Vol. 48, No.3, (July-August 1996), p.14.
7. G. Leicester, "From Dominance to Leadership, American's Place in the World," *Political Quarterly*, Vol.67, No.1 (January- March 1996), p. 36.
8. Holbrooke, *Op.cit*, P.54.
9. K.A. Rodman, Sanctions at Bay, Hegemonic Decline Multinational Corporations and U.S. Economic Sanctions since the Pipeline Case, *International Organization*, 49,1 (Winter 1995). pp. 105-137.
10. S.Hoffman, "The Crisis of Liberal Internationalism", *Foreign Policy*, No. 98, (Spring 1996), p. 159.
11. *Ibid*.
12. David Rieff, "Whose Internationalism, Whose Isolationism"? *World Policy Journal*, ed. Vol. XIII, No.2, (Summer 1996), p.3.
13. لستر تارو، رویارویی بزرگ، ترجمه عزیز کیاوند، (نهران: دیدار، ۱۳۷۳)؛ همچنین نگاه کنید به: Th.Henukson, "The Coming Great Power Competition", *World Affairs*, Vol 158, No.2 (Fall 1995), pp.63-69.
14. P.Flaherty, "Origins of the Cold War" *Monthly Review*, Vol. 48, No. 1, (May 1996), pp.35-47.

15. K.Dokhan Chi, "U.S. Foreign Policy Towards Rogue States and Weapons Proliferation", *Journal of Peace Research*, Vol, 33. No. 2, (May 1996), pp 442-443.
۱۶. برایان وود Brian Wood, رئیس AID در این مورد می‌گوید که جهان سوم به عنوان تهدیدکننده خطر نسبت به امنیت آمریکا جایگزین شوروی شده‌است. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
D.Rieff, *Op.cit*, p.3.
17. W.Kristal and B. Kagan, "Towards a Neo-Reaganite Foreign Policy", *Foreign Policy*, (July-August 1996), Vol.47 No.4, pp.18-32.
18. Eric Altman, "A Democratic Foreign Policy", *World Policy Journal*, Vol XIII, No.2, Summer 1996, p.24.
19. Joh Newenham, "New Constraints, M.S. Foreign Policy: *World Today*, Vol. 51, No. 4, April 1995, p. 74.
20. M& Walker, "The new American Hegemony", *World Policy Journal*, Vol.XIII, No.2, (Summer 1996), P. 21.
21. Stewart and Tow, *Op.cit*, pp. 12-13.
22. M. Al- Rasheed, Saudi Arabia's Islamic Opposition, *Current History*, Vol. 59, No. 597, (January 1996), pp. 16-22.
23. Dialouge, March 1996, p.4, and Ann Tetreault, Guef Winds: Inclement Weatha in the Arabian Peninsel, *Current History*, Vol. 59, No. 5, 7, (January 1996), pp. 23-27.
24. L.T. Hadar, "American's Moment in the Middle East" *Current History*, Vol.59, No.597, (January 1996), pp. 1-6.
۲۵. سمپوزیوم خاورمیانه، "سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال ایران و عراق"، (۱۴ فوریه ۱۹۹۴)، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، (زمستان ۱۳۷۳)، ص ۶۲۳.
۲۶. همان، ص ص ۶۲۴-۶۲۵.
۲۷. در این مورد سلزینگر می‌نویسد که آمریکا نمی‌تواند بپذیرد که یک قدرت مستقل در مقابل آمریکا وجود داشته باشد.
- J. Schlesinger, "Oil and Power in the Ninties", *Global Agenda* ed. by ch. Kegley and E.Wittkopf, Mc Graw Hill Inc. 1992, pp.302-308.
۲۸. اظهارات نخست وزیر ژاپن، توموجی موریاما در سفر به چین در اواخر دی ۱۹۹۵.
۲۹. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ اسفند ۱۳۷۴.
30. R.Holbrooke, *Op.cit*, P.65.
۳۱. ترجمه از "الحیة"، شماره ۱۹۶، ۱۸ دی ۱۳۷۲.
32. *The Economist*, (1-7 July, 1995), p.16.

33. Eric Rouleau, "America's Tunyielding Policy Towards Iraq", *Foreign Affairs*, Vol. 74, No.1, January- February 1995, p.61.
۳۴. سمپوزيوم خاورميانه، همان، ص ۶۲۱.
35. Ali Nowroz Memon, *World Report on the Middle East*, (April 1996), Vol.XIV, No, 8, p.1.
36. Colin Mackinson, *Trade and Finance, Iran Sanction*, "Dual Containment Gets Teeth, *Washington Report on Middle East*, (April 1996), Vol. XIV, No. 8, p.2.
37. E. Laipson G. Sick, R. Cotham Symposium on U.S. Foreign Policy Towards Iran, From Containment to Relentless Pursuit in *Middle East Policy*, Vol VI, (September 1995), No.1 and 2, p.6.
38. *Ibid*, p.6.
39. Adam Tarack U.S. Iran Relations, Heading for Cofrontation, *Third World Quarterly*, Vol 17, No.1 1996, pp. 149-167.





پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی